

نوشین احمدی خراسانی

در دو مقاله‌ی پیشین در رابطه با شناخت حرکت نوپدید «دختران خیابان انقلاب»، تلاش کردم به تأثیر نیرومند فضای مجازی، گسترش موبایل، شبکه‌های اجتماعی و... بر زیست اجتماعی‌مان بپردازم. در مقاله اول تأثیر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی مثل تلگرام، توئیتر، و... را بر ظهور کنش‌گری جدید اجتماعی جستجو کرده‌ام [1] و در مقاله دوم، سعی‌ام این بود که تأثیر شبکه‌های اجتماعی مثل اینستاگرام و پدیده‌ی «سلفی» را بر افزایش حساسیت و توجه نسبت به بدن، ظاهر و پوشش، بررسی کنم و بگویم که چه‌گونه این تأثیرها سبب شده که بستر و فضای ایران شکل بگیرد که حجاب اجباری در میان بخشی از نسل جدید زنان علاوه بر این‌که نقض حق اولیه و انسانی‌شان محسوب می‌شود، ابعاد «هویتی» نیز بیابد و در نهایت به افزایش محوریت بحث حجاب برای نسل جدید بیانجامد. [2] در آن مقاله نه به «دلایل» شکل‌گیری حرکت دختران خیابان انقلاب، بلکه به «بستر عینی» و کانتکسی که این حرکت در آن هستی گرفت، پرداخته‌ام [3] و در نهایت هم این پرسش را مطرح کردم که چه‌گونه است که خیل پُرشمار دختران جوانی که در زندگی روزمره‌شان با تحمیل حجاب مقابله می‌کنند و بابت آن نیز هر روز ده‌ها نفرشان توسط گشت ارشاد، توبیخ، جریمه و دستگیر می‌شوند (دستگیری غیرسیاسی)، ولی حاضر نشدند دستگیری به عنوان «دختر خیابان انقلاب» را (دستگیری سیاسی را) بپذیرند و به شکلی گسترده به این حرکت بپیوندند و آن را از یک حرکت به اصطلاح «نمادین»، به یک حرکت گسترده ارتقا دهند؟ و این که به چه دلایلی حرکت دختران خیابان انقلاب که یک گام رادیکال رو به جلو و در جهت تحقق خواسته‌ی مشروع «حق انتخاب پوشش» بود، در این بستر، عقب نشست و دوباره اعتراض‌ها به حجاب اجباری به همان فازهای قبلی غیررادیکال بازگشت. البته در آن دو مقاله، در حد بضاعت‌ام، تلاش کردم که فارغ از ارزش‌گذاری و گرایش شخصی‌ام، صرفاً به تشریح آنچه در جامعه می‌گذرد بپردازم تا بتوان به شناخت بهتری از ظرفیت‌های جامعه مدنی دست یافت و حرکت‌های آینده و انتظارات‌مان را نسبت به این ظرفیت‌ها تنظیم کرد. اما آن نکته‌ای که اتفاقاً در هر دوی مقاله‌ها به طور مستقیم به آن اشاره کرده‌ام «خطر سیاسی‌کردن» این حرکت‌های جدید اجتماعی است. به همین سبب در سومین مطلب - مقاله‌ی حاضر - تلاش می‌کنم به توضیح بیشتر این مسئله بپردازم و نشان دهم که سیاسی‌کردن این کنش‌های نوین اجتماعی، می‌تواند مشکلات متعددی را به وجود آورد.

### خطر سیاسی‌کردن کنش‌های نوین اجتماعی

به دلیل ایدئولوژیک‌بودن ساخت حاکمیت در جامعه‌ی ما، از درخواست مشروع زنان برای حق انتخاب پوشش گرفته تا مطالبه‌ی حقایق توسط کشاورزان، و نیز درخواست کارگران برای دریافت دستمزد معوقه‌شان، به موضوعی سیاسی تبدیل می‌شود. اما منظورم از «سیاسی‌کردن» حرکت‌های مدنی (همچون حرکت دختران خیابان انقلاب)، تحمیل آن نوع گفتمان سیاسی است که این حرکت‌های نوین مدنی را به عنوان «پرچمی انقلابی و بدیل برای تغییرات بزرگ‌مقیاس» در دست این یا آن گروه سیاسی، جا می‌زند. چنین گفتمان‌سازی سیاسی (پرچم‌سازی) از حرکت‌های نوین اجتماعی به منظور پیروزی بر رقیب سیاسی (یعنی به نفع این گروه سیاسی و تخریب آن گروه سیاسی دیگر)، علاوه بر آن که سبب می‌شود این حرکت‌ها ضربه‌پذیرتر شده، از گسترش باز مانده و گرفتار ریزش نیرو شوند، مشکلات دیگری را نیز در پی دارد از جمله آن که: کنش‌گران منفرد در حرکت‌های بدون میانجی (بدون میانجی تشکل و نهادی خاص برای پیوستن به آن)، دارای انگیزه‌های گوناگون و جهت‌گیری‌های مختلف سیاسی هستند که تحمیل یک گفتمان خاص سیاسی بر آن‌ها، خواه‌ناخواه چنین تنوع و تکثری را از بین می‌برد. کنش‌گران آن نیز از آن جایی که منفرد هستند، ابزار، امکان و توانایی لازم برای آن‌که سخنگوی خود باشند ندارند، در نتیجه فقط آن کنش‌گرانی می‌توانند «صدا» پیدا کنند که با جهت خاص سیاسی تحمیلی بر این حرکت‌ها، هم‌راستا باشند. [4]

از سوی دیگر حرکت‌های مدنی کلاسیک و تشکیلاتی، معمولاً نقشه‌ی راه و برنامه‌ی عمل «پیشینی» داشتند یعنی ابتدا برنامه‌ی عمل (پلاتفرم) تدارک دیده می‌شد و سپس با توجه به پلاتفرم اعلام‌شده، افراد به آن می‌پیوستند، ولی در این نوع کنش‌گری جدید فردمحورانه، ابتدا حرکت صورت می‌گیرد و بعد با پلاتفرم‌های «پسینی» همراه می‌شود.

یعنی بعد از انجام حرکت، هر کس یا هر گروه می‌تواند با توجه به دیدگاه خود، برایش نام و پلاتفرم ترسیم کند. این موقعیت خاص باعث می‌گردد که این پلاتفرم‌ها اگر با گفتن خاص سیاسی همراه گردند نه تنها باعث ضربه‌پذیری و عدم گسترش آن حرکت می‌شوند بلکه مخدوش کردن رویکردهای متنوع کنش‌گران‌اش را نیز در پی دارد که طبعاً چنین کاری اساساً مسئولانه، اخلاقی و منصفانه نیست.

### عوام‌گرایی (پوپولیسم) : تکثرستیزی / روشنفکرستیزی

همان‌طور که در مقاله اول هم گفته شد شکل‌های جدید کنش‌گری اجتماعی در ایران امروز، حرکت‌هایی غالباً فردمحور یا به تعبیری مبتنی بر «اراده‌ی فرد»، و «بی‌واسطه» هستند. این ویژگی‌ها سبب می‌شود که شهروندان بدون نیاز به هیچ واسطه‌ای (واسطه‌ی تشکل، حزب، سازمان، انجمن و نهاد) به راحتی به آن پیوندند و در نتیجه بتوانند به شکلی شبکه‌ای و پهن‌دامنه، گسترش یابند؛ و به دلیل عدم برخورداری از مرکزیت و هسته‌ی سازمان‌دهنده‌ی خاص، سرکوب‌شان هم مشکل‌تر است. اما این «بی‌واسطه‌گی» و نیز «فردمحوری» می‌تواند در صورت سیاسی‌شدن، تأثیرهای منفی هم با خود به همراه بیاورد که یکی از عمده‌ترین‌شان، خطر چیرگی پوپولیسم بر این حرکت‌هاست. [5] اتفاقاً نگرانی از «سیاسی کردن» این حرکت‌های مدنی جدید، (که باعث تغییر مبارزه برای برابری، به مبارزه بر سر «هویت‌های سیاسی» مختلف مانند انقلابی / براندازی / اصلاح طلبی و... می‌شود) نیز از همین‌جا ناشی می‌گردد. تجربه نشان داده است که حرکت‌های شبکه‌ای، بی‌واسطه و فردمحور، به دلیل ساختارشان، پتانسیل آن را دارند که با توجه به میزان گسترش شبکه‌ای و بسیار سریع‌شان، آشکارا در برابر برخی از سیاست‌های دولت‌های اقتدارگرا قد علم کنند و آنان را در بسیاری از حوزه‌ها به عقب‌نشینی وادارند و در پروسه‌ی مبارزه‌ی سنگر به سنگر، تغییرات مثبتی برای کل جامعه به ارمغان آورند. اما سیاسی‌کردن این حرکت‌های نوین اجتماعی، با توجه به ویژگی‌های خاص‌شان، می‌تواند آن‌ها را در تحلیل نهایی به دام‌چاله‌ی پوپولیسم سیاسی، بکشاند.

برخی از ویژگی‌های تعیین‌کننده‌ی نیروهای پوپولیست، «تکثرستیزی»، «نخبه‌ستیزی»، «محرومیت‌طلبی» و «قطبی‌سازی» است. برای نمونه اگر در روند «سیاسی‌جلوه‌دادن» حرکت دختران خیابان انقلاب از سوی برخی از نیروهای پوپولیست توجه کنیم به راحتی می‌توانیم این تکثرستیزی و روشنفکرستیزی را ببینیم. برای مثال، تلاش‌های جاری پوپولیست‌ها در جهت «یک‌دست‌سازی کنش‌گران این حرکت‌ها» به لحاظ سیاسی است که به نوعی معرف تکثرستیزی و تمامیت‌خواهی‌شان است. پوپولیست‌ها معمولاً با به‌کارگیری شیون‌سالاری، این طور وانمود می‌کنند که گویی درد و آلام «توده‌ی مظلوم زنان» را هیچ جریان از قبل موجود (چه گروه‌های سیاسی، و روشنفکران، و چه گروه‌های از قبل موجود جنبش زنان) درک نمی‌کنند و ارتباطی میان جریان‌های شناسنامه‌دار جامعه مدنی و جنبش زنان، با مطالبات «توده‌ی زنان» وجود ندارد! در واقع با چنین شکل‌هایی از سیاسی‌کاری و افسانه‌پردازی، سعی می‌کنند این حرکت‌های نوین را از همه‌ی جریان‌های از پیش موجود، جدا ساخته و متفاوت جلوه دهند که در نهایت، نیروی پوپولیستی بتواند نمایندگی این حرکت‌ها را به‌دست گیرد، تا با دور زدن مجموعه‌ی نیروهای از قبل موجود در ایران (که می‌دانیم هر کدام‌شان بخشی از جامعه را نمایندگی می‌کنند) همه‌ی توده‌ها را حول یک نمایندگی واحد، گرد آورد. چرا که پوپولیسم به جای سعی و تلاش برای «تشکیل ائتلاف» میان نمایندگان بخش‌های گوناگون جامعه، به دنبال پرچم‌سازی و گردآوردن مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان منفرد به گرد پرچم خود می‌اندیشد.

از سویی، نیروهای پوپولیست غالباً به دنبال انحلال و ادغام مطالبات متکثر و گوناگون گروه‌های مختلف زنان، حول یک «خواست‌های به ظاهر اصلی» یا «مفهوم واحد» یا «سمبل»، و یا بهتر بگوییم «نه‌ی بزرگ»، هستند. در واقع گویی همه‌ی مطالبات موجود با برآورده‌شدن یک «خواست‌های اصلی» و یا با یک «نه‌ی بزرگ» به تمام بدیل‌های از قبل موجود (روشن‌فکران و همه‌ی گروه‌هایی که هر یک بخشی از این مطالبات را نمایندگی می‌کنند) ممکن و متحقق می‌شود! برای نمونه می‌توان به تلاش برخی نیروهای پوپولیست برای تقلیل و جمع‌بندی مطالبات زنان، در یک مطالبه خاص و سمبلیک مانند «رفع حجاب اجباری» اشاره کرد. [6]

ساخته و پرداخته‌کردن یک مطالبه‌ی واحد (به عنوان سمبل و مادر همه‌ی مطالبات) و تحمیل آن بر دیگر نیروها، و قطبی‌ساختن فضای جامعه حول آن، روش پوپولیست‌ها برای حذف دیگر نیروهاست. در واقع پوپولیست‌ها با

سرکوب تکثرگرایی، تحقیر منش رواداری، آشتی‌ناپذیر جلوه دادن تفاوت میان نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی و... در پی ساختن فضاهاى دوقطبی در جامعه‌اند تا تکثر موجود جامعه را به دو قطب «سیاه و سفید» تقلیل داده و مردم منفرد را حول این دو قطبی‌های ساختگی، به دو دسته‌ی خیر و شر تقسیم کنند. ساخته و پرداخته‌کردن فضای تقابلی و قطبی‌شده می‌تواند بر حرکت‌های واکنشی و سلبی به راحتی سوار شود. یکی از دلایل‌اش هم این است که چون کنش‌گری جدید اجتماعی (که با فضای مجازی در ارتباط متقابل است) عمدتاً قادر به شکل‌دهی کنش‌های «نه» (واکنشی) است که چنین ویژگی‌ای خواه‌ناخواه پتانسیل آن را دارد که به سمت «دو قطبی‌سازی» گرایش یابد. و از آن جایی که این حرکت‌ها فردمحور است، طبعاً افراد به تنهایی، توان کم‌تری دارند تا در برابر این قطبی‌سازی‌ها مقاومت کنند. در نتیجه با سرعت بیشتری به دام تعصب و دوقطبی‌های ساختگی، گرایش پیدا می‌کنند در مجموع حرکت‌های نوین اجتماعی، با توجه به بی‌واسطه بودن و فردمحور بودن‌شان، در صورت سیاسی‌شدن، ظرفیت و پتانسیل لازم برای جذب گرایش‌های سیاسی پوپولیستی را دارند در صورتی که نیروی پوپولیستی نمی‌تواند به سادگی بر نهادها و سازمان‌های جامعه‌مدنی مسلط شود. به این اعتبار به‌نظر می‌رسد تنها در صورت تبدیل‌نشدن‌شان به پرچمی سیاسی در دست این یا آن گروه سیاسی، می‌توانند در جایگاه متکثر و مدنی خود بایستند، گسترش یابند و به تقویت جامعه مدنی کمک کنند. [7]

### پوپولیسم، برنده‌ی پلانزاع رقابت سیاسی در حوزه‌ی زنان

واقعیت این است که امروزه در دوره‌ی پساانقلابی، در «نبود ایده انقلاب» (و یا حداقل بحران این ایده)، و نیز در فقدان نهادها و احزاب انقلابی، و درحالی که جامعه تنها چهل سال از انقلاب‌اش می‌گذرد (و نسل اول انقلاب با همه‌ی سرخوردگی‌هایش هنوز هم در جامعه حضور دارد) طبعاً سیاسی‌کردن و تحمیل بار سنگین «پرچمداری انقلاب» بر دوش حرکت‌های فردمحورانه و بدون میانجی، نتیجه‌ای جز بسترسازی برای سوار شدن نیروهای پوپولیستی بر چنین حرکت‌هایی ندارد. چرا که هدف‌های بزرگ‌مقیاسی از این دست، نیاز به ابزارهای خاص و متناسب خود دارند. بنابراین خیلی بعید است چنین حرکت‌هایی پتانسیل برپایی انقلابی با «ارزش‌های بدیل» را (که بتواند ساختارهای اصلی جامعه را تغییر دهد) داشته باشند.

بحران ایده‌ی انقلاب» به‌حدی عمیق و جدی است که حتا برخی از نیروهای چپ که خود را حامل «ایده انقلاب» می‌دانند نیز به شدت از آن رنج می‌برند و گرنه لابد ما باید شاهد تلاش‌های جدی و نظام‌مندشان برای ساختن احزاب توانمند باشیم. بعید هم هست که با پنجاه بار ریتوییت‌کردن و واژگانی همچون «فضای انقلابی»، «رادیالیسم» و نظایر این اصطلاحات، بتوان سازمان و حزب انقلابی به‌وجود آورد، یا «گفتمان انقلابی» را به جای «گفتمان براندازی» نشانند و بحران «ایده‌ی انقلاب» را حل و فصل کرد. چراکه به نظر می‌رسد ایده‌ی سیاسی موجود در جامعه امروز ایران با عنوان «براندازی»، تفاوت بسیاری با «ایده انقلاب» دارد. زیرا ایده‌ی «براندازی» متعلق به دوران پساانقلابی است و آشکارا به سرنگونی دولت‌ها در برخی کشورها، با پشتوانه‌های بین‌المللی (به وسیله‌ی جنگ، یا با فشارهایی همچون محاصره، تحریم و...) ارجاع دارد.

در هر حال شرایط برای بازسازی ایده‌ی انقلاب آن هم در خاورمیانه وقتی دشوارتر می‌شود که بخش بزرگی از مردم با پوست و گوشت و هستی خود تجربه کرده‌اند که با گسترش فضای قطبی‌شده و رادیکال، به جای مواجهه با تحولات دموکراتیک، سوسیالیستی، لیبرال، و... اتفاقاً با نیروهای رادیکالی مانند داعش، القاعده، جبهه‌ی نصرت، و حداقل با گروه‌هایی مانند اخوان المسلمین مواجه شده‌اند. بنابراین تجربه زیسته‌ی بسیاری از ما مردمان خاورمیانه از انقلاب و رادیکال‌شدن، لزوماً دست‌یابی به دموکراسی، عدالت اجتماعی، آزادی و برابری نبوده است. از این رو به سادگی و با برساختن «پرچم انقلاب» در حیطه‌ی شعارهای نوستالژیک، نمی‌توان بحران «ایده انقلاب» و نبود احزاب سیاسی استخوان‌دار و بانفوذ را مرتفع ساخت. بنابراین در چنین شرایطی، تحمیل بار انقلابی‌گری بر حرکت‌های مدنی از این دست، به راستی به نفع کدام گروه سیاسی تمام می‌شود؟

برای مثال در دوره‌ی بهار عربی، کشور مصر شاهد حضور کنش‌گری‌های نوع جدید یعنی کنش‌گری «بدون میانجی» بود. ولی این حرکت‌های نوین با تبدیل‌شدن‌شان به «پرچمی برای انقلاب و تغییرات کلان» در تحلیل نهایی

به آنجا ختم شد که تلاش مدنی و جانانه‌ی آنان (در بحران ناشی از افول «ایده انقلاب»)، در بهترین حالت، به «انقلاب اصلاحاتی» تبدیل شود [8] و توسط احزاب سیاسی مثل اخوان المسلمین که اتفاقاً در میان مردم تشکل و سازماندهی داشتند مورد استفاده قرار گرفت و طولی نکشید که در نهایت، جامعه به عقب یعنی قدرت‌گیری دوباره‌ی نظامیان بازگشت. در واقع این حرکت‌های نوین اجتماعی، سیاسی شدند و نتیجه‌اش آن شد که با پرداخت هزینه‌های انسانی، انرژی عظیم تحول‌خواهی نهفته در جامعه صرف جابجایی دولت‌هایی شد بدون آن‌که تحولی اساسی در مصر به وجود آید. درحالی که اگر حرکت نوین نسل جوان مصر، به سرعت سیاسی نمی‌شد و پتانسیل و انرژی تحول‌خواهی جامعه به شیوه‌ی فتح «سنگر به سنگر» [9]، به‌منظور تغییرات پیوسته و فشار آوردن بر دولت ضعیف‌شده‌ی حسنی مبارک هدایت می‌شد، چه بسا دستاوردهای بیشتری از آن‌چه امروز به دست آورده، می‌داشت.

در هر صورت منظور آن است که با توجه به مجموعه تحولات ایران و منطقه خاورمیانه، و در شرایط بحران «ایده‌ی انقلاب» و نبود سازمان‌ها و احزاب انقلابی، سیاسی‌کردن حرکت‌های اجتماعی نوین (با توجه به ظرفیت پوپولیسم‌پذیری خود این حرکت‌های بدون میانجی و فردمحور) در وضعیت کنونی ایران، صرفاً می‌تواند به پوپولیسم راست‌گرا دامن بزند. [10]

### سیاسی‌کردن مسئله حجاب

یکی از مشکلات تاریخی زنان در اغلب کشورهای اسلامی - از جمله ایران - این بوده است که بدن و نحوه‌ی پوشش زنان، در منازعات و درگیری‌های سیاسی، و یا حتی قومی، به عنوان «پرچم» و نمادی از هویت سیاسی حاکمان - یا جانشینان حاکمان - استفاده شده است: گاه از زنان و پوشش‌شان، «پرچمی» برای نشان‌دادن «اسلامی» بودن جامعه، گاه به عنوان «پرچمی» برای مدرن بودن ایران، و گاه همچون «پرچمی» برای «استقلال‌خواهی قومیتی» و... استفاده شده است. از این رو به نظر می‌رسد برای دستیابی زنان به کنترل بر پوشش‌شان، اتفاقاً می‌بایست از درگیری‌کردن پوشش و بدن زنان در رقابت‌ها و منازعات گروه‌های مختلف سیاسی، پرهیز کرد. زیرا درگیری‌کردن بدن و پوشش زنان در منازعات سیاسی، نمی‌تواند «منطق اصلی» تحمیل حجاب اجباری (منطقی که مسئله پوشش زنان را نه موضوعی خصوصی و مربوط به زنان، بلکه مسئله‌ای سیاسی می‌داند) را هدف بگیرد، آن را از درون بی‌معنا سازد و موتور محرک‌اش را از کار بیاندازد. چرا که اساساً حجاب اجباری از دل همین درگیری‌ها و منازعات سیاسی بر جامعه تحمیل شد و گروه‌های تندرو اسلامی، «حجاب» را به پرچم و «هویت سیاسی» خود و نمادی برای «اسلامیت جامعه» تبدیل کردند (در مقابل نمادسازی رقیب‌شان که از آن، برای نشان دادن «مدرنیت جامعه» استفاده کرده بود) و تنها چند ماه پس از به‌قدرت‌رسیدن، آن را بر تمامی جامعه حاکم کردند. حال اگر قرار باشد، باز هم گروه‌های سیاسی دیگری، «بی‌حجابی» را به عنوان پرچم و «هویت سیاسی» برای خود و دستیابی به قدرت تبدیل کنند (مثلاً آن را در ارجاع به گذشته، به عنوان نمادی سیاسی و هویتی برای «مدرن نشان دادن» بازتولید کنند) نه تنها نمی‌تواند منطق «تحمیل و اجبار به خاطر اهداف کلان سیاسی» را ابطال کند بلکه به بازتولید انگیزه‌ی سیاسی مدافعان تحمیل حجاب منجر می‌شود و درگیری‌ها در این زمینه را افزایش و خشونت‌بارتر می‌سازد. در واقع با چنین رویکردی، نقد حجاب اجباری، به جای آن که بر هسته اصلی‌اش یعنی نقد «تحمیل و اجبار» متمرکز شود به مسئله‌ی فرعی «حجاب / بی‌حجابی» تقلیل می‌یابد و به جای آن که «ارزشی بدیل» را جایگزین کند، عملاً «آن روی دیگر سکه‌ی ارزش‌های موجود» را بازآفرینی می‌کند.

از سوی دیگر با چنین رویکردی به جای آن که بر راهکار اصلی «مبارزه با حجاب اجباری»، یعنی خارج کردن این سلاح از دست دولت‌ها و سوق دادن‌اش به حوزه خصوصی شهروندان (کنترل آن توسط خود زنان)، تمرکز یابد، این موضوع را همچنان در حوزه سیاسی نگه می‌دارد در نتیجه، هر دوره‌ای که درگیری‌های سیاسی حاد می‌شود مجدداً این پرچم توسط گروه‌های سیاسی هر دوسوی منازعه، برافراشته می‌شود. [11] هم از این رو تحول اساسی برای به‌دست‌گیری کنترل زنان بر پوشش‌شان، زمانی تحقق خواهد یافت که اساساً این مسئله از حوزه‌ی سیاسی و دولتی، به حوزه شخصی رانده شود. بالاخره یک روزی باید این دور تسلسل پایان یابد و استفاده از «پوشش زنان» برای پیشبرد اهداف سیاسی دولت‌ها و گروه‌ها، از فرهنگ سیاسی جامعه رخت بریندد. آن هم در جوامع پرتنش، بی‌ثبات و «دولت محور» مانند ایران که به نظر می‌رسد فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ما به جای یافتن سازوکار

همزیستی میان گروه‌های مختلف مردم (با نگرش‌ها و عقاید و سبک‌های مختلف زندگی) به طور تاریخی به دنبال آن است که هر چندسال یکبار، با پرداخت هزینه‌های سنگین، بخشی از جامعه را بر بخشی دیگر حاکم کند و اگر قرار باشد این جابه‌جایی‌ها همواره حول «پرچمی مزین به یک نوع پوشش خاص زنان» پیگیری شود، طبعاً هیچ‌گاه زنان از قشرهای مختلف و گروه‌های متنوع عقیدتی به طور واقعی به کنترل بر پوشش خود دست نخواهند یافت و نسل‌های آینده زنان هم از ترکش‌هایش صدمه خواهند دید.

منبع: وبلاگ نویسنده

پانویس‌ها

دختران خیابان انقلاب و ظهور کنش‌گران جدید اجتماعی، ۱۵ اسفندماه ۱۳۹۶: تریبون زمانه – [1]

چرا حرکت دختران خیابان انقلاب گسترش نیافت، ۲۷ آذرماه ۱۳۹۷: تریبون زمانه – [2]

بی‌شک اگر حرکت دختران خیابان انقلاب واقعاً تأثیرگذار و مهم نبود، بررسی آن از زوایای گوناگون نیز – [3] اصلاً ضرورتی نمی‌یافت. اما برخی از ما، به دلیل تعلق شدید عاطفی‌مان به حرکت دختران خیابان انقلاب، این حرکت را کاملاً از بستر مادی و اجتماعی‌اش جدا می‌کنیم و ناخواسته به آن نوعی تقدس می‌بخشیم، گویی برای حمایت و دفاع از این حرکت، نیاز داریم که آن‌را منزله بدانیم. این در حالی است که ایجاد هاله‌ای از تقدس، گرداگرد حرکت‌های اجتماعی و مدنی، اتفاقاً می‌تواند آن حرکت‌ها را مسخ و سترون کند و از گسترش بازدارد چرا که گویی فقط «قهرمانان» و زنان «استثنایی» امکان پیوستن به چنین حرکتی را دارند! وقتی هم به دلایل بسیار، گسترش نیافت به‌جای آن‌که به جستجوی دلایل‌اش باشیم، به نوعی رفع مسئولیت می‌کنیم و می‌گوییم که این حرکت، اصلاً سمبولیک بوده و لزومی ندارد که گسترش پیدا کند! از سوی دیگر، تعلق شدید عاطفی و پوشاندن لباس تقدس بر این حرکت‌ها، فضا را ناخواسته چنان قطبی می‌کند که گویی یا باید له و یا علیه آن بود، و بنابراین انگار نمی‌توان و نباید! فراتر از این دو قطبی‌سازی، آن را مورد بررسی قرار داد و برای حرکت‌های آینده از آن درس گرفت

برای مثال یکی از دلایلی که اقبال متوسط شهرهای بزرگ به‌طور گسترده به حرکت‌های اعتراضی دی ماه – [4] سال ۱۳۹۶ نپیوستند، احتمالاً ناشی از «خودآگاهی انباشته از تجربه‌های سیاسی مختلف آن‌ها» نسبت به شهرهای کوچک بوده است؛ تجربه‌هایی که مانع از آن می‌شد به شکلی وسیع به حرکت‌هایی بپیوندند که فضای «ابهام آلود» سیاسی حول آن شکل گرفته بود. چرا که به هر حال ساکنان شهرهای بزرگ به ویژه اقبال متوسط آن، در طول دهه‌ها، امکان آزمون و خطای سیاسی در حرکت‌های گوناگون مدنی و سیاسی را بیش از ساکنان شهرهای کوچک داشته‌اند. همچنین به دلیل برخورداری‌شان از دایره‌ی وسیع‌تر امکانات و انتخاب گزینه‌ها، با وسواس و سبک و سنگین کردن‌های بیشتر به حرکت‌های مختلف می‌پیوندند. از سوی دیگر همان‌طور که در مقاله‌ی پیشین اشاره شد، نسل میانی که عمدتاً هدایت‌گر تحولات در ایران امروز هستند، به دلیل تجربه‌های ناموفق سیاسی گذشته‌شان اساساً به حرکت‌های سیاسی‌شده‌ی توده‌وار و غیرشناسنامه‌دار، با شک و تردید می‌نگرند.

عوام‌گرایی یا پوپولیسم، آموزه و روشی سیاسی است در جانب‌داری، یا طرف‌داری نشان‌دادن از حقوق و – [5] علایق مردم عامه در برابر گروه نخبه. (ویکی‌پدیا)؛ در مورد رشد گرایش‌های پوپولیستی در کشورهای غربی، می‌توان به مجموعه ترجمه‌های عرفان ثابتی در سایت آسو مراجعه کرد

این نوع بازنمایی سیاسی و گردآوردن همه مسایل زنان حول یک خواسته «اصلی» مانند مسئله حجاب، در – [6] فردای ایران نیز مشکل‌ساز خواهد بود، زیرا با توجه به آن که بحث لغو اجباری‌بودن حجاب از سوی حکومت‌ها به نوعی در میان اکثریت جامعه به یک ارزش تبدیل شده است، در هر دگرگونی بزرگ بدیل‌ساز در آینده، خواه ناخواه بساط حجاب اجباری برچیده خواهد شد، ولی مشکل اینجاست که وقتی بدین‌گونه بازنمایی شود که گویی «همه‌ی خواسته‌های زنان» با تحقق این خواسته اصلی، حل و فصل می‌شود، بنابراین بقیه مطالبات زنان در سایه آن،

می‌تواند مورد بی‌توجهی قرار بگیرد چرا که سیاستمداران به راحتی ادعا خواهند کرد که با لغو اجبار حجاب، زنان را به تمام خواسته‌های‌شان رسانده‌اند

نیره توحیدی، در **مصاحبه‌ای با کیهان لندن** در مورد حرکت دختران خیابان انقلاب می‌گوید: «برای تقویت و [7] تداوم این کمپین بهترین رویکرد این است که از این زنان مبارز و حق‌طلب حمایت شود، تنوع و تکثر آن‌ها به رسمیت شناخته شود، به آن‌ها قیّم‌آبانه برخورد نشود، جناح‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف سعی نکنند از این حرکت به اصطلاح امتیاز بگیرند و آن را به سمت جریان‌های سیاسی خود بکشانند

به قول «**آصف بیات**» (که تحقیقات بسیاری در چند و چون شکل‌گیری و نتایج بهار عربی کرده است) در [8] نبود «ایده انقلاب» جنبش مصر که با این شیوه‌های جدید کنش‌گری به‌وجود آمد، در نهایت توانست به «انقلاب اصلاحاتی» تبدیل شود. انقلاب‌های اصلاحاتی، انقلاب‌هایی است که به باور آصف بیات از لحاظ تاکتیکی چشم‌گیر بودند اما از اندیشه‌های انقلابی و چشم‌اندازی برای تغییر بی‌بهره ماندند

رجوع کنید به مقاله‌ی «**نمودهای کنشی یک انقلاب بی‌کنش**»، به قلم **محمدرضا نیکفر** – [9]

نگارنده با هیچ‌یک از گرایش‌های سیاسی موجود، مخالفت خاصی ندارد، چرا که همه می‌دانیم گرایش‌های [10] اجتماعی و سیاسی مختلف، نماینده‌ی بخش‌های مختلف جامعه هستند که باید حضور و فعالیت آزاد همگی‌شان در جامعه تضمین شود، اما تمرکز در این مقاله بر آن است که هر هدفی، ابزارهای متناسبی را می‌طلبد، و در صورت شناختن صحیح این ابزارها، و تحمیل هدف‌هایی نامتناسب، نه تنها به بالندگی آن حرکت و ارتقای جامعه مدنی کمکی نمی‌کنیم، بلکه نمی‌توانیم با این ابزارها، به این هدف‌های نامتناسب، هم دست یابیم

ورود بحث «پوشش زنان» به عرصه‌ی منازعات سیاسی در جهان اسلام، به نوعی مشابه ورود بحث – [11] «سقط جنین» به عرصه منازعات سیاسی در جهان مسیحیت بوده است. در برخی از کشورهای غربی سقط جنین به طور تاریخی به منازعات سیاسی ورود پیدا کرده بود، به طوری که حتا امروز هم حق سقط جنین زنان به یکی از بهانه‌ها برای بازگشت «پوپولیست‌های راست» به عرصه قدرت تبدیل شده است. برای نمونه می‌بینیم که مثلا در آمریکا، دونالد ترامپ در کارزار انتخابی‌اش به حمایت از لغو قانون آزادی سقط جنین می‌پردازد، و یا جرج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۳ دستور می‌دهد حکم آزادی کامل سقط جنین که توسط بیل کلینتون صادر شده بود، لغو گردد. البته در کشورهای غربی از آن جایی که سازوکارهای دموکراتیک در چالش میان نیروهای سیاسی، مسئله‌ای جاافتاده است، ما شاهدیم که مثلا در همین یکی دو سال اخیر حق سقط جنین که مانند حق انتخاب پوشش، موضوعی مربوط به حق کنترل زنان بر بدن‌شان است، در کشورهایمانند ایرلند یا آرژانتین به «رفراندوم» گذاشته می‌شود. می‌خواهم بگویم که وقتی برخی از حقوق مربوط به زنان، به شکل تاریخی به عرصه‌ی منازعات گروه‌های سیاسی وارد می‌شود، در «بهترین حالت‌اش» به ناگزیر به «رفراندوم» هم می‌کشد! و در بدترین حالت، مثل جامعه‌ی ما در دور تسلسلی گرفتار می‌شود که گویی از آن، راه خروجی متصور نیست

منبع : **وبلاگ نویسنده**